



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۰۱/اردیبهشت/۱۳۹۵

موضوع کلی: مقصد اول - اوامر

مصادف با: ۱۲ رجب ۱۴۳۷

موضوع جزئی: اجزاء - مقام دوم - اجزاء اتیان مامور به، به امر اضطراری

جهت اثباتی - (از حیث اعاده)

جلسه: ۹۲

سال هفتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

فرض چهارم

آخرین فرضی که به حسب مقام اثبات در بحث اجزاء در اوامر اضطراری به حیث اعاده مطرح است تقریباً همان فرض سوم با تفاوتی جزئی می باشد. فرض سوم مبتنی بر چند امر بود:

اول: قائل به تعدد اوامر باشیم.

دوم: تعدد اوامر را ناشی از اختلاف ماهیت مامور به بدانیم.

سوم: اجماعی هم در کار نباشد که بر اساس آن بگوییم فقط یک تکلیف را انجام دهیم.

چهارم: دلیل مبطل اطلاق داشته باشد.

در فرض چهارم نیز بعضی از این امور معتبر می باشند. یعنی فرض چهارم مبتنی بر این است که:

اولاً: قائل به تعدد اوامر باشیم.

ثانیاً: اجماعی هم در کار نیست که بر اساس آن بگوییم مکلف به یک تکلیف در آن زمان مشخص هستیم.

اما تفاوت فرض چهارم با فرض سوم در این است که در فرض سوم تعدد اوامر ناشی از اختلاف ماهیات بود ولی در فرض چهارم تعدد اوامر به خاطر بعضی از ضرورت هایی است که ایجاد شده و باعث شده که امر متعدد شود. لذا ماهیت مامور به در این اوامر با هم هیچ فرقی ندارند. پس امر به نماز با وضو و امر به نماز با تیمم، دو امر مستقل می باشند. ولی برخلاف فرض قبلی این تعدد به خاطر اختلاف در ماهیت نیست بلکه یک ضرورتی بوده که مولا ناچار شده طلب این ماهیت واحده را در قالب دو امر بیان کند. به عبارت دیگر مطلوب و خواست مولا یک چیز بیشتر نیست؛ منتهی برای اینکه این خواسته را به درستی به مکلف بفهماند آن را با دو امر بیان می کند.

برای تقریب به ذهن تنظیم می کنیم ما نحن فیه را به قصد قربت و اخذ این قید در متعلق امر:

همانطور که در بحث امکان اخذ قصد قربت در متعلق امر بیان شد؛ بعضی قائل به جواز و بعضی قائل به عدم جواز اخذ می باشند و دلائلی نیز برای ادعای خود بیان نمودند، از جمله این که درست است که نمی توانیم قید قصد قربت یا قصد امتثال امر را در متعلق همان امر اخذ کنیم ولی مولا می تواند این قید را به وسیله امر دیگری بیان کند. یعنی مولا در همان امر اول نمی تواند قصد قربت را اخذ کند و نمی تواند بگوید صل بقصد امری، ولی می تواند بگوید صل و بعد در قالب امر دیگری بفرماید آن نمازی که

من دستور دادم را به قصد قربت بیاورید. یعنی اعتبار قصد قربت را در قالب یک امر دیگر بیان کند. البته این نظر محل اشکال بوده و در بحث های گذشته به آن پاسخ داده شد ولی اجمالاً به جهت تقریب به ذهن این مسئله بیان شد.

لذا گاهی ممکن است مولا یک خواسته و مطلوب را در قالب دو امر بیان کند. یعنی همانطوری که بعضی در مسئله قصد قربت قائل به دو امر شدند، در ما نحن فیه نیز ما قائل به صدور دو امر توسط مولا می شویم. یعنی مولا از مکلف نماز می خواهد چه نماز با وضو باشد و چه نماز با تیمم. لذا اگر امر به نماز با وضو کرده و سپس امر به نماز با تیمم کرده، به این جهت نیست که این دو، دو مطلوب جدا گانه و دو خواسته مستقل مولا باشند بلکه حقیقت مطلوب مولا یک چیز بیشتر نیست؛ منتهی چون شارع نمی توانست در یک امر بگوید نماز با وضو تکلیف شخصی است که واجد الماء است و نماز با تیمم تکلیف شخصی است که فاقد ماء است، هر یک را مستقلاً بیان کرده است. لذا اگر این راه باز باشد آن وقت منشاء تعدد اوامر دیگر اختلاف ماهیات نیست بلکه منشاء اختلاف اوامر ضرورتی است که برای شارع به وجود آمده و به واسطه آن اوامر را مستقلاً بیان کرده است.

اما ضرورتی که در این مقام وجود دارد چیست؟

با اینکه محقق خراسانی قائل به عدم امکان دو امر در مسئله اخذ قصد قربت شدند؛ می خواهیم ببینیم آیا می توانیم در چارچوب مبانی محقق خراسانی به نحوی تعدد امر را در ما نحن فیه تصویر کنیم که مستلزم اختلاف ماهیت و حقیقت نماز با تیمم و نماز با وضو نباشد؟

مبنایی که برای توجیه تعدد امر در ما نحن فیه بیان شده، مبنایی است که محقق خراسانی در بحث احکام وضعیه بیان کرده است. در احکام وضعیه که در بحث حکم بیان شد این تقسیم مطرح شده است که محقق خراسانی احکام وضعیه را بر سه قسم می داند: از حیث امکان جعل شارع و از حیث جعل استقلالی و تبعی در آن بحث قسمی مطرح شد مبنی بر اینکه بعضی از احکام وضعیه نمی توانند متعلق جعل استقلالی شارع باشند اما می توانند متعلق جعل تبعی شارع قرار گیرند، مثل جزئیت للمامور به یعنی جزئیت للمامور به متعلق جعل استقلالی شارع نمی تواند قرار گیرد اما متعلق جعل تبعی می تواند باشد مثلاً رکوع جزئیت برای نماز دارد. اینجا شارع نمی تواند مستقلاً امر به رکوع کند و نمی تواند بگوید: «ارکع» بلکه باید امر را متعلق به یک مرکب کند که از جمله آن مرکب رکوع است یعنی امر به نماز کند که این نماز دارای اجزایی است که رکوع نیز یکی از اجزاء آن است. پس در ضمن اینکه امر شارع به آن مامور به کلی تعلق می گیرد در ضمن آن نیز امر به رکوع تعلق می گیرد.

پس جزئیت رکوع برای نماز مجعول به جعل شارع است ولی نه جعل استقلالی بلکه جعل تبعی.

در طهارت برای نماز نیز مسئله از این قرار است. وقتی شارع امر به اتیان نماز میکند برای این نماز طهارت را نیز شرط میکند که وضو را برای واجد الماء و تیمم را برای فاقد الماء شرط قرار می دهد. این شرطیت در قالب امر به نماز مقیداً به وضو استفاده شده است. یعنی شارع یک بار امر به نماز مع الوضو می کند و می فرماید: «اقیموا الصلوة مع الوضو» و شرطیت وضو را برای نماز اخذ می کند. یک بار هم امر می کند به نماز با تیمم و شرط تیمم را برای نماز اخذ می کند. ولی این دو امر باعث نمی شود که خواست و مطلوب مولى متعدد شود؛ شاهد بر اینکه شارع دو امر دارد نه یک امر این است که اگر یک امر بود نمی توانست هم منشا انتزاع شرطیت وضو باشد هم منشا انتزاع شرطیت تیمم. زیرا از یک امر شرطیت دو چیز مثل وضو و تیمم انتزاع نمی شود. یک بار نماز مشروط شده به وضو یک بار هم با بیان دیگر نماز با تیمم متعلق امر واقع شده است.

لذا طبق فرض دو امر داریم اما منشاء تعدد امر اختلاف ماهیت این دو نیست، بلکه منشاء تعدد امر ضرورتی بوده که عبارت است از این که شارع می‌خواسته شرطیت وضو را برای شخص واجد الماء مطرح کند و شرطیت تیمم را برای فاقد الماء و چون امکان بیان این دو حالت در یک امر نبوده لذا شارع آن را در دو امر بیان نموده است زیرا همانطور که بیان شد، یک امر نمی‌تواند منشاء شرطیت دو امر باشد.

حال اگر کسی فاقد الماء بوده و نمازش را با تیمم خواند و در داخل وقت به آب دسترسی پیدا کرد آیا نمازی که خوانده مجزی است یا خیر؟ در اینصورت قائل به اجزاء می‌شویم. زیرا نمازی که در ابتدا با تیمم خوانده شده نمازی است که مشروع و صحیح بوده و از نظر شارع منعی برای اتیان به نماز نبوده؛ اکنون که به آب دسترسی پیدا شده درست است که یک امر دیگری به نماز مع الوضو به مکلف تعلق گرفته ولی طبق فرض این امر و امر اول هر دو مبین یک خواست مولا هستند. طبق فرض تعدد اوامر ناشی از اختلاف ماهیات مطلوب نبوده بلکه شارع یک خواسته داشته منتهی گفته کسی که آب ندارد با تیمم و کسی که آب دارد با وضو نماز بخواند. لذا اگر یک امر باشد دیگر با امتثال آن امر و نماز با تیمم دیگر امر به نماز باقی نمی‌ماند تا الان بعد از پیدا شدن با آب او را به امتثال مجدد فرا بخوانیم.

علی (ع) هم خاکی بودند هم افلاکی، علی (ع) تجسم فضایل همه انبیاء بود

سخن گفتن در رابطه با شخصیت امیرالمومنین (ع) که فقط خداوند متعال و پیامبر اکرم (ص) او را می‌شناسند برای ما که نسبت به مقام ایشان جاهل هستیم خیلی سخت است. زیرا معرفی یک شخصیت متوقف بر شناخت آن شخصیت است و ما از شناخت حقیقت وجودی او عاجزیم. لذا پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: خدا را جز من و تو نشناخت و من را جز خدا و تو نشناخت و تو را جز من و خدا نشناخت. با توجه به این روایت دیگر جایی برای سخن گفتن ما و امثال ما و بزرگتر از ما درباره علی (ع) نیست. ما در مورد امیرالمومنین (ع) چه می‌خواهیم بگوییم؟ اصلاً چه می‌دانیم که بگوییم؟ لذا ناچاریم برای معرفی این شخصیت یا به قرآن یا به کلام رسول خدا (ص) یا به کلام خود آن حضرت یا به رفتار و اعمالش و یا به سایر معصومین (علیهم السلام) رجوع کنیم که آنها نیز به تبع مقامشان علم و معرفت به این شخصیت داشتند.

واقعاً مسئله مهمی است که باید انسان بداند از چه کسی و با چه مقامی سخن می‌گوید؛ اگر از آنچه که در قرآن درباره امیرالمومنین (ع) آمده، بگذریم، کلمات پیامبر (ص) که در منابع اهل سنت هم نقل شده می‌تواند نشان از مقام بالای این شخصیت استثنایی تاریخ باشد و نشان دهد که علی (ع) تجسم فضایل انبیاء بود. این روایت از ابن عباس نقل شده و در بعضی از کتب اهل سنت نیز وارد شده است که پیامبر (ص) فرمود:

«من احبّ ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح (ع) فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی عبادته فلینظر الی علی بن طالب (علیه الصلوة و السلام)»

کسی که دوست دارد علم و دانش آدم را بفهمد و تقوای نوح را درک کند و به حلم و صبر و بردباری ابراهیم خلیل پی ببرد و عبادت موسی را تصور کند به علی ابن ابی طالب نظر کند.

این چیز کمی نیست، روایاتی نظیر این که مبین شخصیت امیرالمومنین (ع) است زیاد است.

اما امروز روی یک نکته می‌خواهم تاکید می‌کنم که حتما برای ما روحانیون و طلبه‌ها و برای هر کسی که به نوعی در جایگاهی قرار گرفته که باید با مردم مرتبط باشد این یک خط روشن و مسیر حرکت است.

امیرالمومنین درباره اهل ایمان جملاتی دارند که من فقط به یک جمله از آنها اشاره می‌کنم، می‌فرماید:

وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى

اینها کسانی هستند که با بدنهایشان در این دنیا مصاحب اند ولی ارواحشان تعلق به عالم بالا دارد. در دنیا هستند اما روحشان بالاترین مقام این عالم مرتبط است. خود امیرالمومنین(ع) در این جهت نمونه بود. وقتی پای بندگی و عبادت و راز و نیاز به میان می‌آمد یک آدم دیگری بود و زمانی که درمیان مردم بود با آنها روابط اجتماعی بسیار گرمی داشت به حدی که باعث تعجب مردم می‌شد. تا حدی که عمر و عاص علیه ایشان تبلیغ می‌کرد و می‌گفت: علی(ع) به درد خلافت نمی‌خورد زیرا آدم خنده رویی است و خلافت آدم عبوس می‌خواهد که مردم از او بترسند. وقتی امیرالمومنین این مطالب را شنید، فرمود: عجباً لابن نابغه، به صورت کنایه فرمودند: از این پسر نابغه تعجب می‌کنم که می‌گوید علی خیلی با مردم خوش رویی می‌کند. علی با مردم شوخی می‌کند. آیا این نقص است؟

جمع بین این دو جهت که هم با مردم باشیم و هم نباشیم خیلی کار سختی است. از عهده هر کسی بر نمی‌آید. ما مدعیان پیروی از آن امام کمتر بین این دو جهت می‌توانیم جمع کنیم عده‌ای راه زهد و دنیا‌گریزی را پیش گرفته و فکر می‌کنند این راه یعنی قطع رابطه با مردم و در عالم خود بودن و عبوس بودن و ترش رو بودن و یک عده هم از آن طرف وقتی با مردم هستند دیگر خدا و پیامبر(ص) و همه چیز را فراموش می‌کنند. این خیلی مهم است که بتوانیم خودمان را تنظیم کنیم، یعنی هم خاکی باشیم و هم افلاکی، هم در این دنیا باشیم هم نباشیم، هم با مردم باشیم و با آنها روابط اجتماعی داشته باشیم و هم در دنیای مردم غرق نشویم و دل بسته این سلام و صلواتها و تکریمها نشویم. این روحیه اگر در ما تقویت شود بسیاری از مشکلات حل می‌شود اگر در میان مردم باشیم ولی ارتباط و اتصالمان با عوالم معنوی ضعیف باشد آن گاه دست به هر کاری می‌زنیم باید بدانیم اینها سرمایه قائل اعتمادی برای ما نیستند، مقامات عالی معنوی در تلاش کنیم و در عین حال بدانیم در این دنیا زندگی می‌کنیم و با استانداردهای این دنیا پیش برویم. برای مردم ارزش قائل شویم و روحمان را به ملکوت متصل کنیم. البته این کار هر کسی نیست. امیرالمومنین(ع) نمونه عالی این ویژگی بود. یعنی با مردم کاملاً مردمی و در مقابل خدا کاملاً بنده بود روحانیت باید این را در خود تقویت کند که هم خدایی باشد و هم مردمی.

«الحمد لله رب العالمین»